

غیرت، غیرت... چند بار این کلمه از زبانش جاری شد... می‌گوید غیرت کار خودش را کرد و دشمن را با دست خالی بر زمین زدیم! راستی چرا این کلمه اینقدر تکرار می‌شود؟! مگر چه رازی در آن نهفته است؟ این کلمه چهار حرفی چه باری را به دوش می‌کشد که هر چه می‌گویند تمامی ندارد، نمی‌دانم شاید همین تکرارها ذهن را به تکاپو بیاوراند... راستی این غیرت همان نیست که ضرغام‌ها را زیر و رو و وارد میدان مبارزه کرد؟! این غیرت همان نیست که پدری را از نگاه‌های معصومانه نوزادش محروم کرد، تا میبادا نگاه نامحرم به ناموسش بیفتد و پای ناپاک دشمنم خاک وطن را لمس کند؟ عجب قدرتی دارد این غیرت‌واوی به روزی که نباشد که اگر نباشد همان می‌شود که در جایگاه وزیر و وکیل و رئیس، درست روی صندلی که با یک کبرلا ساخته شده بنشینتی و وطن را به پیشیزی بفروشی...!

حکایت این هفته حکایتی است که از زبان یکی از شاهدان ماجرا می‌شنویم، کسی که از دوران نوجوانی غیرت در وجودش جویشد تا جانش را سپر بلای ناموس وطن کند؛ اما خدا خواست که بماند و ماجرای جوانان غیور وطن را برایمان شرح دهد، از حادثه بزرگی برایمان بگوید که تمام ابرقدرت‌های دنیا را به زانو در آورد، بگوید تا این داستان برای همیشه در تاریخ بماند و زبان به زبان و هر روز و هر ساعت تکرار شود، که قدر این خاک پاک لاله‌گون را بیشتر بدانیم، چنان‌باز ۷۰ درصد محمود رجایی ا بچه‌های تخریب لشکر ۱۹ فجر استان فارس است و در حال حاضر دبیر ستاد یادواره شهدای تخریب‌چی استان فارس، او که از دوران نوجوانی و با دستکاری شناسنامه وارد جبهه شده از آن روزها برایمان می‌گوید...

پای درد دل جانباز ۷۰درصد، محمود رجایی

هنوز هم می‌جنگیم

بهترین راه برای آشنایی نسل جوان با ارزش‌ها ارتباط نزدیک با جانبازان است

آیا هنوز هم می‌جنگید؟
قشر جانباز هنوز این جنگ را در وجودش احساس می‌کند، آنها این مبارزه را داشتیم که دشمن به دلیل دید وسیعی که روی آن داشت به سه راه مرگ یا سه راه شهادت معروف شده بود؛ ولی در اصل سه راه نمک نام داشت. این‌ها به همین سه راه که رسیده بودند چند خمپاره به آنها اصابت کرده بود، راکب موتور هم سر خود را پایین آورده بود و ترکش به قلب سید محمد خورده بود و افتاده بود، وقتی رسیدیم دیدیم که تمام

انها این مبارزه را داشتیم که دشمن به دلیل دید وسیعی که روی آن داشت به سه راه مرگ یا سه راه شهادت معروف شده بود؛ ولی در اصل سه راه نمک نام داشت. این‌ها به همین سه راه که رسیده بودند چند خمپاره به آنها اصابت کرده بود، راکب موتور هم سر خود را پایین آورده بود و ترکش به قلب سید محمد خورده بود و افتاده بود، وقتی رسیدیم دیدیم که تمام

جذاب‌ترین خاطره من مربوط می‌شود به شبی که در منطقه فاو بودیم، این خاطره مربوط به یکی از دانشجویان شهید به نام سید محمد شماعی است. به این ترتیب که در یکی از این شب‌ها ما بچه‌های تخریب، طبق معمول در خط اول فاو وام‌القصر حضور داشتیم، در آن شب من به دلایلی نباید به خط می‌رفتم؛ لذا اجازه را با یکی از ماشین‌ها روانه خط کردیم و من به همراه چند تا از بچه‌ها در سنگر تاکتیکی ماندم. این سید بزگوار تک فرزند پسر خانواده بود و دانشجوی رشته شیمی و جزو نیروهای مخابرات لشکر بود. آن شب ۵ دقیقه بعد از رفتن بچه‌ها، از سنگر خارج شد و گفت: ماشین شما رفت؟! گفتم: بله گفتم؛ چکار داری؟ گفت:

وقتی ما در تمام در آن سال‌ها این مناقشات را دیدند خیلی خوب عمل کردند و توانستند گروه‌های سیاسی را به هم نزدیک کنند و با تصمیم‌های پدیرانه‌ای که داشتند خیلی خوب این موضوع را مدیریت کردند و ما از این سد عبور کردیم، بعد از آن اختلافات منطقه‌ای را را انداختند و بحث جنایی یک سوری استان‌های خود مختار را مطرح کردند که بارزترین آنها کردستان بود. و با مدبری که امام (ره) داشتند سر آنها هم به سنگ خورد، بعد از اینکه دیدند در داخل نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، سعی کردند از طریق منطقه‌ای و خارج از کشور موضوع را دنبال کنند و جنگ ایران و عراق و بحث مرز را در روند ایجاد کردند و صدام خیلی احمقانه مشاهد الجزایر را پاره کرد و مدعی استان خوزستان شد و اوج شرف و ایثار و اطاعت از رهبری را در سال ۵۹، از طرف جوانان سر تا سر مملکت نظاره کرد بودیم و بچه‌ها تمام غیرتشان را در عقب راندن دشمن تا دندان مسلح نشان دادند.

زمانی که ما به منطقه اعزام شدیم با کمترین امکانات مبارزه کردیم، حتی بدون داشتن اسلحه و یا با استفاده از اسلحه‌های قدیمی مانند ۳۰ام ۱، و حتی در برخی مناطق برنو در مقابل دشمن ایستادیم، و آن چیزی که بچه‌ها را سراپا نگهداشت غیرتشان بود و حس وطن پرستی و روح مسیحایی که حضرت امام در وجودمان دمیده بود و این شد که فتح یک هفته استان خوزستان که در فکر دشمن مکار ما بود یک باره به ۸ سال دفاع و مقاومت تبدیل شود و علیرغم همه مشکلاتی که در سال‌های اول جنگ داشتیم توانستیم پیروز میدان شویم.

پیام دیگری داشت، هدف او دین فرمانده لشکر نبود، باید جایی می‌فت که می‌خواست برود.

بیان این خاطرات بعد از گذشت سه دهه برای ما سخت است؛ ولی در کنار این خاطرات تلخ خاطرات شیرینی هم بود. ما می‌توانستیم بهترین زندگی را داشته باشیم؛ در آن دوران همه ما درس می‌خواندیم، می‌توانستیم به‌جای رفتن به جبهه، کاسبی یا ریه‌بازیمان، می‌توانستیم صاحب پول و خانه و زن و بچه شویم اما آنچه باعث می‌شد که بچه‌ها از تمام لذت‌های دنیوی دست بشویند، پیروی از حضرت امام بود. جوانانی که در سن ۱۵ و ۱۶ سالگی بودند، امام راحل را هم به عنوان الگوی خود انتخاب کرده بودند؛ چون که ایشان هم در واقع برای به ثمر رساندن این انقلاب از تمامی‌زندگی خودشان گذشته بودند و شاید خودشان جزو نخستین کسانی بودند که در این راه شهید دادند، و این همه

تا اینکه عملیات والفجر ۸ فرا رسید که شرایط خاص خودش را داشت، و من چون یک پیام قطع بود نمی‌توانستیم در غواصی شرکت کنم.

بعد از ورود ما به فاو و اهمیت فاو از نظر استراتژیک برای نظام، بچه‌های تخریب مامور شدند برای اولین بار با توجه به امکانات کم تسلیحاتی تمام تانمان را بگذرانیم و خاکریزهایی را که بعد از گذشت ۷۲ روز جنگ و حتی درگیری تن به تن به دست آورده بودیم حفظ کنیم. قبل از والفجر ۸ عملیات‌هایی داشتیم و مدام هم در حال پیشرفت بودیم و جای ایستایی برای ما وجود نداشت؛ اما در منطقه فاو ما می‌بایستی تحت هر شرایطی منطقه را حفظ می‌کردیم و همان کاری که عراقی‌ها در اوایل جنگ انجام می‌دادند ما هم باید انجام می‌دادیم.

فاو طوری بود که یک متر مربع از نمی‌توانستی پیدا کنی



کسه گلوله خمپاره‌ای به آن نخورده باشد، چون برای عراقی‌ها خیلی اهمیت داشت آتش سنگینی روی آن می‌ریختند، حتی در منطقه‌ای که ما خاکریزی نداشتیم و آسیبی هم نداشت آتش می‌ریختند، چه رسد به مناطق اول و دوم ما، که در آنجاها آتش وحشتناک بود.در نهایت ما به اتفاق دوستان این کار را شروع کردیم و با توجه به تجربه وسیعی که در حوزه تخریب داشتیم و با توجه به شکل خاص خود منطقه و بعد از کار شبانه‌روزی و کاشت چندین هزار مین ضد نفر جلوی خطوط خودمان از یک تک وحشتناک عراق پیشگیری کردیم.

فکر می‌کنم به طور قطع نجات فاو در آن شب‌های سخت به دست بچه‌های لشکر ۱۹ فجر و علی‌التخصوص تخریب لشکر بود، اگر این کار بچه‌ها و کاشت مین‌ها نبود قبل از اینکه عراقی‌ها آن را پس بگیرند ما آن را پس داده بودیم و این به رشادت‌ها و از خودگذشتگی‌های بچه‌های تخریب‌چی لشکر ۱۹ فجر برمی‌گردد، بعد از این همه تلفات ما حماسه را آفریدیم و جلوی عراقی‌ها را گرفتیم؛ در صورتی که آنها شب‌ها در حین کاشت مین تانک‌ورهای غواص، از خور عبدالله می‌آمدند و استتار می‌کردند و بعد از اینکه ما می‌رفتیم می‌آمدند در میدان‌های مین ما معبر باز می‌کردند تا شب عملیات خودشان بتوانند از این معبر عبور کنند و خودشان را برسانند به سه راه مرگ یا همان سه راه شهادت و فاو را از ما پس بگیرند. در نهایت با همه اقداماتشان و به دلیل رشادت بالای بچه‌ها، عراقی‌ها با تلفات بسیار زیادی عقب‌نشینی کردند.

مجروحیت دوم شما چطور اتفاق افتاد؟
در یکی از روزهایی که ما وارد منطقه سهه راه مرگ شدیم عراقی‌ها تازه از خواب بیدار شده بودند و چون در دشت بازی بودیم، ما را دیدند و زیر آتش سنگین گرفتند. ما هم تقسیم شده بودیم و هر گروهی روی یکی از تاورهای مین کار می‌کرد. یک لحظه خمپاره‌ای به سمت آمد و ما توجه به تشخیص سوت خمپاره خودم را داخل یکی از چاله‌هایی که از قبل خمپاره خورده بود پرتاب کردم؛ اما غافل از اینکه یکی از مین‌ها جابه جا شده و داخل همان چاله افتاده است؛ لذا با همان پای سالم رفته روی مین آن هم قطع شد.

این مجروحیتم دوره درمان طولانی‌تری داشت و حدود یک سال و اندی طول کشید. در این مدت عملیات کربلای ۴ شروع شد و وقتی از دوستانم را از دست دادم، بعد از این عملیات با یک عصا و یک پای مصنوعی رفته منطقه عملیاتی کربلای ۵؛ البته عملاً از نظر فیزیکی نمی‌توانستم کاری برای بچه‌های تخریب انجام دهم؛ اما محظوم در بین دوستانم در تقویت روحیه و انجام کارهای معمولی سنگر بد نبود که این را هم تجربه کردیم.

به من گفته شود، قبول این، بر من سنگینی خواهد

کرد و یا اینکه خودبزرگ‌بین باشم.»
ایشان با اینکه عمویم هستند، می‌فرمایند: «از گفتن سخن حق یا ارائه مشورتی بر پایه عدل، خودداری نکنید. من، در خودم، این گونه نیستم که خطا نکنم و کار خود را از آن ایمن نمی‌دانم، مگر خداوند، مرا کفایت کند.»

اما مهم‌ترین سخن حضرت امیرالمومنین(ع) که ارتباط مستقیمی با این مطلب دارد، این است که «مسیرهای باز بیان نظرات، نصیحت‌ها و رساندن اعتراضات و دادخواهی را برای مردم بگشایند و از هر ندای اعتراضی به عنوان صدای تفرقه‌جو و ضددین یاد نکنند تا صف افراد معترض و حق‌طلب با افراد زیاده‌خواه و معاند یکی نشود.»

رهبر معظم انقلاب نیز فرمودند: «مردم مطالباتی دارند که در اغلب موارد هم حق با مردم است و اگر این توقعات و انتظارات برآورده نشود، اعتراض می‌کنند.»

پس از آن که اتهامات و برجسب‌هایی به مردم دلی ناحیه رده شد، یکی از پیش‌سفیدان غیزانیه با شیعه شکسته گفت: «ما وهابی نیستیم، ما شیعه هستیم و مقلد رهبری.»

اما بی‌شک این نه تمام ماجرا و انتهای داستان

این دیار را آزار می‌دهند برجسب‌هایی است که سال‌هاست در جامعه ما دم شده و هر که سخنی یا اقدامی مغایر بر مذاق برخی سر دهد مجبور به تحمل این برجسب می‌باشد.

این در حالی است که آموزه‌های اسلامی بر حق دوطرفه مردم و دولت تأکید دارد. امام علی(ع) تأمین رفاه در زندگی را از وظایف دولت عنوان و از غیزانیه که محصل استقراض از ثروت‌های ملی و طبیعی و اندوخته‌های خداده‌ای و همچنین دادن مجال به مردم در بهره‌برداری از آنها در چارچوب مقررات و زیر نظر مستقیم دولت را از دیگر اقدامات ضروری دولت اسلامی یاد می‌کند.

این امام همام در خطبه ۲۱۶ می‌فرمایند: «هن، خوش ندارم خیال کنید که من، ثناگوئی و ستایش شما را دوست دارم و با سباس الهی این گونه نیستم.»

پس ما، آن چنان‌که با جباران سخن می‌گویید، منتظر می‌ماند تا بخشی از آب شرب آنها نایم شود. «سال‌هاست می‌گویند که این مشکل هفته آینده با من رفتار نکنید و از برخورد همراه با ظاهر‌سازی و مدارا بهره‌بریزید و خیال نکنید اگر سخنان حقی

مoghhaavemat@kayhan.ir

صفحه ۸

یکشنبه ۱۵ تیر ۱۳۹۹

۱۳ ذی القعدة ۱۴۴۱ - شماره ۴-۲۲۵

کار کردن با آن وضعیت جسمانی برایتان سخت نبود؟
در بحث عمومی جنگ هم کسی که مجروح می‌شود، می‌شود کنارش گذاشت؛ اما نه تنها بنده، بلکه بسیاری از بچه‌هایی که حتی دچار نقص عضو می‌شدند نمی‌توانستند در خانه بنشینند و همه اینها به خاطر عشقی بود که حضرت امام (ره) در وجودمان دمیده بود.

کسانی که اندام مصنوعی را می‌پوشند می‌دانند که چقدر سختی دارد، آن هم با در دمای ۴۰، ۵۰ درجه خرمشهر و آبادان. در واقع این جنگ گوست و استخوان با پلاستیک و چوب یک جنگ نامتعارف است و پاهایی که ناول می‌زند و زخم می‌شود تا به این اندام مصنوعی عادت کند شرایط بسیار سختی را به وجود می‌آورد؛ اما آن چیزی که به همه این سختی‌ها غلبه می‌کرد عشق به امام و نظام و انمه و حس ناموس پرستی و غیرت و شرف بود.

آیا هنوز هم حال و هوای آن روزها را دارید؟
خیلی‌ها می‌گویند شما دیوانه هستید که بعد از سه دهه هنوز برای دوستانتان یادواره می‌گیرید، یا سر مزارشان می‌روید، ولی من فکر می‌کنم که این دیوانگی خیلی زیباست که انسان در آن حال و هوا سیر کند؛ البته البته امروز جذابیت‌هایی در دنیا وجود دارد که انسان را از آن مسیر دور می‌کند.

ولسی مس آن دوران را یاد می‌کنیم چون رنگ و بیا و دروغی در آن نبود، هر چه نگاه می‌کنی زیبایی است، هر چه نگاه می‌کنی ایثار و عشق و علاقه و از خودگذشتگی است. آیا وقتی اینها باشد، انسان جذب نمی‌شود؟ چه کسی می‌تواند بی‌خیال این وقایع شود؟ مگر در واقعه عاشورا چیزی غیر از عشق بود؟ آیا می‌شود این عشق و ایثار بعد از ۱۴۰۰ سال گذشت؟ نه هنوز که هنوز است آن عشق و ایثار را به زبان می‌آوریم واشک از چشمانمان جاری می‌شود. در بین بچه‌های ما هم همین بود. هنوز هم بعد از گذشت سه دهه، وقتی سر خاک رضا ایزدی می‌رویم یاد غیرتش می‌افتیم، وقتی سر خاک حمید رئیسی می‌رویم یاد شوخی‌هایش می‌افتیم، مزار بچه‌ها سراسر یادآور عرفان و عشق به خداست. بچه‌ها نمادی از غیرت هستند

وقتی حضرت اقا دفاع مقدس را یک گنج می‌نامند به همین علت است و ما می‌توانیم قرن‌ها از این گنج بهره‌برداری کنیم. اما متأسفانه برخی از بچه‌های دفاع مقدس خودشان را از این فضا کنار کشیده، و همین مسئله فضا را برای سواستفاده‌کننده‌ها باز کرده و تحریفاتی در دفاع مقدس ایجاد شده و این افراد چیزهایی را که در ذهنشان است پیاده می‌کنند و این سواستفاده‌های جنگ شده است. ما می‌گوییم خاطرات دفاع مقدس را باید کسانی بگویند که توپ وتانک کنارشان منفرج شده، تیر به بدنشان خورده، خط مقدم را لمس کرده و کیمین دشمن را دیده‌اند. اینها می‌توانند جنگ را بگویند و نشر بدهند.

در حال حاضر در چه زمینه‌هایی فعالیت دارید؟
کارشناسی مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی خوانده ام و در حال حاضر هم به عنوان دبیر ستاد یادواره شهدای تخریب‌چی استان فارس و مشاور آقای اسکندربور، شهردار در امور ایثارگران هستم. ما هنوز فکر می‌کنیم مشکلات خانواده‌های شهدا و جانبازان ما در جلسات و ادارات و سازمان‌ها باید حل شود که فکر بسیار باطلی است. مشکلات جانبازان باید در میدان حل شود و براساس دیده‌ها تصمیم بگیریم که مشکلات را حل کنیم، نه اینکه روی میزها بنشینیم و یک پذیرایی هم از ما بشود و در نهایت منتج شود به نوشتن یک صورت جلسه.

اگر کسی بخواهد روحیه شهدا را داشته باشد باید چکار کند؟
بنده شخصاً معتقدم شاید امروز بهترین راه برای نزدیک شدن به شهدا، مسیر در وصیتنامه و زندگینامه آنهاست. اینکه انسان خودش را به هم‌زمان شهدا مخصوصاً جانبازان نزدیک کند، چون هنوز تعداد بسیار زیادی از جانبازان هستند که با وجود شهدا را می‌دهند. در کنار این‌ها قرار گرفتن و آشنا شدن با زندگی آنان و دره‌هایی که دارند می‌شود باعث نزدیک شدن انسان به شهدا می‌شود.

جانبازان چون در زندگی دره‌های فراوانی کشیده‌اند می‌توانند بیشترین تاثیر را روی نسل جدید بگذارند و سختی‌های جنگ را برایشان بیان کنند؛ ولی متأسفانه چیزی که ناخواسته اتفاق افتاده این است که جنگ را خیلی درشت و بزرگ گفتند اما درست نگفتند و این برمی‌گردد به فیلم‌هایی که ساختند و بالای جان بچه‌های ما شد. اینکه ما دشمنان را بسیار بسیار ضعیف و زبون و کوچک دانستیم و خودمان را خیلی بزرگ. در صورتی که به نظر من دشمن ما اقتدر قوی و مسلح بود، اقتدر تاکتیک پذیر و دانا بود که یک هفته، ۱۰ روز آموزشی که ما می‌دیدیم در مقابل آنها هیچ بود. وقتی این‌ها برای نسل جدید گفته نمی‌شود، حاصل آن همین می‌شود که در جامعه می‌بینیم. خیلی جوان آموزشی یک جانباز شیمیایی را با سرهای مکرر، روی ویلچر، با دو چشم نابینا و یا بدون سنست و یا می‌بیند، خیلی راحت‌تر او را باور می‌کند. من فکر می‌کنم جانبازان با حضور در جمع‌ها از خانواده گرفته تا اجتماع بیشترین تاثیر را خواهیم داشت.

غیزانیه است. ماجرای مردمی که گرچه هنوز با انقلابند ولی از رنج محرومیت و دورافتادگی زخمی و ملول مردمی که همان مصداق تام و تمام «پارهنمها» هستند که امام، آنها را صاحبان این انقلاب و ولی‌نعمتان این کشور نامید!

حکایت‌های همان بشاگرد است؛ دیار فراموشی! اما شکی نیست که دست مجاهدان راه خدا و دلسوزان واقعی ملک و ملت، اجازه نخواهد داد نه بشاگرد و نه غیزانیه، دیار فراموشی بماند و این تقدیر محتوم مردم شریف و نجیبش باشد. اما کاش این صدا به همه، به خصوص مسئولین کشور می‌رسید که حالا حکایت بشاگرد، آن زخم دیار فراموشی در سال ۱۳۹۹ در محله غیزانیه خوزستان

دیواره سسر باز کرده و مردمی که روی منابع زرخیز سیاه نفت آرמידانه‌ها، از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین و حیاتی‌ترین امکانات محرومند، نعمت آب، مایه حیات! گرچه هنوز می‌توان در گوشه‌های از زاویه دیواره کپر مندس و محقر آن بیرمرد و بیبرزن بشاگردی و غیزانیی تصویر مرد رویایی و انقلابی‌شان را به نظاره نشست و امیدوار بود که اگر آن روز بشاگرد دیار فراموشی بود، فردا غیزانیه سرزمین امیدواری

و تلااو آفتاب درخشان خوزستان شود. آن‌شاه‌الله!



روایتی از سردار مرتضی قربانی، کتاب ما آن شقایقیم (مجموعه خاطرات)، تقی متقی، ص ۵۹-۶۰

برچم مزین به «الله اکبر» با افتخار به اهتزاز درآید.

خوزستانی‌ که خرمشهر و آبادان و شوش و دزفول و نور و رشتد و راهایی را جایگزین کابوس درد و زخم دشمن یعنی قرار گرفت، پای بیگانه به برخی شهرهای آن باز شد و تا ماه‌ها در آنها جولان می‌دادند. استانی که به نام محمدی‌های ۱۳ ساله و غیور در خرمشهر و آبادی و خلوص و قدرت و دیگری مطلوبیت و رنج و محرومیت! قصبه آب!

ای کاش و هزاران کاش دوربین‌های سیمینای

از بشاگرد تا غیزانیه؛ گزارشی مستند از مظلومیت صاحبان انقلاب

ستاره‌های بی‌ستاره!

محمدرضا محقق، محمدرضا جایروند
خط مقدم جنگ است. اما در چاه‌های این استان نفت‌خیز که چاه‌های آن مملو از نفت است، خبری شرکت‌های نفتی کشور است و به گفته استاندار خوزستان، روزانه حدود ۶۰۰ هزار بشکه نفت از آن استخراج می‌شود، خبری از امکانات اولیه زندگی مانند آب شرب نیست.

سال‌ها از جنگ هشت‌ساله تحمیلی می‌گذرد اما برخی مکان‌های این استان همچنان چهره جنگزده خود را حفظ کرده است؛ گویا زمان در این شهرها نمی‌گذرد و همچنان در دهه ۶۰ هستیم و مردم در زمان متوقف شده، مجبور به تحمل سختی هستند. چند سالی است که ربه خوزستانی‌ها از ریزگردهای متجاوز به این استان بر شده و هوایی آستانی که جان‌های بسیاری داد تا انقلاب جان بگیرد و جمهوری اسلامی روی پای خود ایستاده و

برسد به دست همه آن کسانی که بنا بود- و بناست- برای صاحبان اصلی این انقلاب «پارهنم‌ها» واقعیت و حراحت کنند.

اینجا دو حس توأمان و شاید متناقض در دل دیده هرکسی که حضور یابد قد می‌کشد؛ یکی دلآوری و خلوص و قدرت و دیگری مظلومیت و رنج

ای کاش و هزاران کاش دوربین‌های سیمینای

از بشاگرد تا غیزانیه؛ گزارشی مستند از مظلومیت صاحبان انقلاب

مستند ایران و قلم روایتگران داستان هنر هفتم این سرزمین از کنج خنج و برج عاج محله‌های تنگ و به بالای تهران کنده می‌شد، به اینجا به خوزستان می‌آمد و تصویر «مرد» شریف غیزانیه را از متن انقلاب، از عمق رنج و از دل خوف و رایجیاشان به میراث انقلاب اسلامی ثبت و ضبط می‌کرد.

سال‌ها از جنگ هشت‌ساله تحمیلی می‌گذرد اما جزئیاتی درد و محرومیت این استان آبی و نفتی و زخمی بگویم؛ خوزستان استانی که ما را به یاد عراق ریختن مردم سخت‌کوش و خونگرم در دمای بالای ۵۰ درجه آفتاب سوزناک تابستان‌ها و نفس‌های به شماره افتاده از شر‌ج‌های خفه‌کننده می‌اندازد.

استانی که جان‌های بسیاری داد تا انقلاب جان بگیرد و جمهوری اسلامی روی پای خود ایستاده و